بسمه تعالی

۲۵/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**بررسی روایت صفوان و ابن ابی عمیر عن عبد الله بن سلیمان**

در بحث دیروز یک احتمال مطرح کردیم و یک مقدار که بحث را بیشتر دنبال کردم دیدم خیلی مطلب درستی نیست ما این احتمال را جدی تلقی کردیم که روایت صفوان و ابن ابی عمیر عن عبد الله بن سلیمان سقط رخ داده باشد بعد که مراجعه کردم دیدم ولو صفوان و ابن ابی عمیر در روایت‌های دیگر باواسطه نقل می‌کنند ولی اولا مجموع روایت‌های ابن ابی عمیر از عبد الله بن سلیمان چهار تا روایت با واسطه و بی واسطه هست کل روایت‌هایی که در آنها ابن ابی عمیر و عبد الله بن سلیمان واقع هست چهار تا می‌باشد که از این چهار تا سه مورد بی واسطه و یک مورد باواسطه هست سه مورد بی واسطه به یک شکل نیستند یک جا ابن اذینه واسطه هست و یک جا ابو المغراء واسطه هست و یک جا جمیل بن دراج عن زراره واسطه هست روایت صفوان بن یحیی عن عبدالله بن مسکان هم سه مورد هست یک مورد همین ما نحن فیه هست که بی واسطه هست دو مورد دیگر هست که آنها باواسطه هستند یکی واسطه‌ی ابن مسکان هست و یکبار دیگر حریز عن حمزة بن عمران هست که این مقدار باواسطه بودن قرینه‌ی بر اشکال در بی‌واسطه بودن نیست، نکته‌ی دوم اینکه افراد متعددی از معاصرین صفوان و ابن ابی عمیر هم روایت از عبد الله بن سلیمان دارند البته در بعضی از این افراد اشتباه هست ولی یک سری افراد شاهدی بر اشتباه بودن نداریم و علی القاعده باید بپذیریم آنهایی که از معاصرین صفوان و ابن ابی عمیر که از عبد الله بن سلیمان نقل می‌کنند اشتباه هست حسن بن محبوب هست که در وسائل، ج6، ص187، ح7690 روایت حسن عن عبد الله بن سلیمان را از ثواب الاعمال نقل می‌کند همین روایت را در کافی به همین شکل با عبد الله بن سنان عن معاذ بن مسلم که بین اینها واقع شده یعنی واسطه شده آورده‌‌اند این

عبدالله به آن عبدالله پرش کرده است عبدالله حسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان بخصوص که سنان و سلیمان شبیه هم هستند عبدالله بن سنان را که دیده رفته روی عبدالله بن سلیمان پرش کرده که این سقط هست همچنین اویس بن هشام هم در کافی، ج1، ص218، ح4 و ص418، ح3 وارد شده که اینها قطعات یک روایت هستند که در بصائر، ص387، ح13 و اختصاص، ص306 وارد شده که عبدالصمد بن بشیر واسطه هست اینها کلا سقط هستند ولی از این دو مورد بگذریم چهار نفر دیگر از عبد الله بن سلیمان روایت می‌کنند که اگر بخواهیم با صفوان و ابن ابی عمیر شیخ طوسی نفر می‌شود این هر شش روی اینها سقط دارند وجه قابل توجهی وجود ندارد یکی از اینها یونس بن عبدالرحمان هست که روایت می‌کند یونس دو روایت از عبد الله بن سلیمان دارد و یک مورد را هم باواسطه نقل کرده است که یک روایت از این دو روایت در دو جای محاسن واقع شده و یک روایت دیگر در کافی و فقیه و تهذیب و عقاب الاعمال وارد شده یکجا هم یونس از عبد الله بن سلیمان به توسط یحیی بن طلحه عن ابیه روایت می‌کند وشاء هم یک مورد بی‌واسطه هست و سه یا چهار مورد هم با‌واسطه هست محمد بن حسن عطار که محمد بن حسن بن زیاد عطار هست این فرد در طبقه ابن ابی عمیر واقع شده هر دو تای اینها از مشایخ حسن بن محمد بن سماعه هستند و این روایت مورد بحث ما هم حسن بن محمد که همان حسن بن محمد بن سماعه هست نقل می‌کند حسن بن محمد بن سماعه از ابن ابی عمیر به تعبیرهای مختلف تعبیر ابن ابی عمیر، محمد بن زیاد، محمد بن زیاد بن عیسی نقل می‌کند ولی محمد بن حسن عطار با ابن بی عمیر کاملا در یک طبقه هستند این هم راوی از عبد الله بن سلیمان هست، نفر چهارم نضر بن سوید هست که در تهذیب، ج7، ص161، ح712 مستقیم نقل می‌کندیک مورد هم در کافی باواسطه عبدالله بن سنان نقل کرده است یک عبارتی هم در بصائر هست عبارت جالبی هست و می‌گوید: عن نضر بن سوید عن عبد الله بن سلیمان او عن من رواه عن عبد الله بن سلیمان عن ابی جعفر به صورت تردیدی ذکر کرده است به نظر می‌رسد عبد الله بن سلیمان کسی بوده که ولو طبقه‌ی اصلی او مشایخه و ابن ابی عمیر و اینها

نیست ولی باقی مانده صفوان و ابن ابی عمیر این طبقه هم یک مقدار کمی از او روایت کرده است اینکه اکثر روایت‌های او از کسانی هست که در طبقه‌ی ابن ابی عمیر نیستند کاملا مطابق قاعده هست اگر کسی باشد که طبقه‌ی اولیه‌ی حدیثی او جزء اصحاب الصادق و اصحاب امام باقر علیه السلام باشد مانده باشد تا مقداری از صفوان و ابن ابی عمیر و آن طبقه اواخر عمر او را درک کرده باشند طبیعی هست که اکثر مشایخ او مال اصحاب الصادق علیه السلام باشند و بعضی موارد هم از متاخرین روایت کمی داشته باشند هیچ چیز خلاف متعارف و عرف به نظر نمی‌رسد اینجا رخ داده باشد در این موارد آقای خویی یک مطلبی مطرح می‌کنند می‌گویند اگر چنین باشد باید از معمرین باشد و معمرین را ذکر می‌کنند پاسخ مطلب این هست که معمرین اگر ائمه رجال بدانند ذکر می‌کنند ولی در مورد عبد الله بن سلیمان کل اطلاعاتی که در کتب رجالی هست چقدر هست کل اینکه از اصحاب امام باقر و اصحاب الصادق علیه السلام هست این یک مورد، له اصل که اصل آن را هم کس دیگری غیر از رواة معروف نقل کرده‌اند کل اطلاعات کتب رجالی ما همین مقدار هست به هر حالی کسی بوده که آنقدر مشهور نبوده که ائمه رجال نسبت به او اطلاعات خاصی داشتند معمر فی‌الجمله هست ولی معمر فوق العاده نیست فرض کنید متعارف عمر افراد 70سال باشد این 80 سال بوده این مقدار معمرها اصلا در کتب رجالی ذکر نمی‌شوند اگر هم باشند به شرطی که ائمه رجال از آنها اطلاعات داشته باشند یعنی در واقع هم امام باقر و هم امام صادق علیه السلام و هم بعد از امام صادق زمان امام کاظم علیه السلام را هم درک کرده باشند مثل ابان بن تغلب، ابو حمزه ثمالی و... اینها معاریف بودند و ذکر می‌کردند ولی عبد الله بن سلیمان اصلا هیچ وقت در حد ابان بن تغلب و ابو حمزه ثمالی نبودند کل روایت‌هایی که دراد چهل، پنجاه روایت بیشتر نیست به نظر می‌رسد روایت صفوان و ابن ابی عمیر از عبد الله بن سلیمان قابل اثبات هست و وجهی ندارد که ما روایت صفوان از ابن ابی عمیر را مناقشه کنیم به خصوص نضر بن سوید عن عبد الله بن سلیمان او عن من رواه عن عبد الله بن سلیمان اقتضا می‌کندکسی هست در طبقه‌ای هست که احیانا مستقیم

و باواسطه نقل می‌کند و نضر و رواة بعدی مردد بودند حالا که این مستقیم و یا باواسطه بود خیلی وقتها این تردیدها در جایی هست که راوی یک طبقه‌ی کش داری دارد هم مستقیم و هم باواسطه نقل می‌کند اینجا نمی‌دانیم از روایت‌های مستقیم بود یا از روایت‌های باواسطه بود خود آن تعبیر به نضر بن سوید هم یک طبقه‌ی کش دار عبد الله بن سلیمان را اثبات می‌کند این نکته را هم عرض کنم اشخاصی را که مثلا یونس بن عبد الرحمان که گفتم یونس از عبد الله بن سلیمان که نقل می‌کنددر یک جا از عبد الله بن سلیمان عن احدهما هست و یک جا هم عبد الله بن سلیمان عن ابی جعفر هست البته وشاءای که از عبد الله بن سلیمان هست عن ابی جعفر می‌باشد یا نضر بن سویدی که به نحو مردد بود عن ابی جعفر هست بنابراین به نظر می‌رسد این عبد الله بن سلیمان همان عبد الله بن سلیمانی هست که از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده است اینکه مجموعا به نظر می‌رسد وجه قابل توجهی برای مناقشه در روایت صفوان و ابن ابی عمیر از عبد الله بن سلیمان نمی‌رسد. در این مثل سایر موارد اصالة الصحة جاری می‌شود بنابراین داخل در همان لایرون و لایروسل ؟؟؟ می‌شود از این طریق عبد الله بن سلیمان را تصحیح کرد این مکمل استدلال به بحث دیروز بود. در صفوان و ابن ابی عمیر الزامی بودن شرط نیست این نکته را ضمیمه بکنم خلاصه مؤید وثاقت عبد الله بن سلیمان این هست که چند نفر از اصحاب اجماع از ایشان نقل کردند که عبارت باشند از: ابان، ابن مسکان، یونس، زراره، غیر از اصحاب از بزرگانی که از عبد الله بن سلیمان روایت نقل کردند: سماعة بن مهران، ابوالمغراء، یحیی حلبی و... عبدالصمد بن بشیر، ابوشعیب مهامنی و ابن اذینه اینها مؤید این هستند که عبد الله بن سلیمان ثقه هست مجمعا به نظر می‌رسد در وثاقت عبد الله بن سلیمان تردیدی نیست بنابراین روایت روایت صحیحه هست ولی اشکال همان بود که این روایت در جایی که بخواهیم یک اصل ترخیصی را زمین بزنیم می‌گوید باید شاهدان باشد اثبات الزام در شبهات موضوعیه به شاهدان هست و این را هم عرض کردیم که اثبات نمی‌شود چون بحث طهارت و نجاسات هست ممکن هست در خصوص طهارت و نجاست بگوید اثبات نجاست نیازمند

شهادت شاهدان هست اینکه حاج آقا هم در رساله‌ی خود این مطلب را دارند که در اثبات نجاست می‌گویند شهادت عدل واحد کافی نیست و باید عدلین باشد با وجود اینکه ایشان در شهادت عدل واحد احتیاط می‌کنند شاهدان ظاهرا اشاره به بینه هست عدالت و خصوصیتی که در شاهدان معتبر هست اینجا هم معتبر هست بنابراین عمده این هست که دلیل اخص از مدعا هست و دلیل بر اعتبار و لزوم بینه در شبهات موضوعیه علی وجه الاطلاق نیست.

ما در بحث روایت مسعدة بن صدقه عرض کردیم مرحوم آقای صدر اشکال‌هایی مطرح کردند یک اشکال سندی و بعضی اشکال‌های دلالتی، یکی از اشکال‌های دلالتی این بود که این فقط در مقام اصل الزامی می‌تواند قایم شود البته اینجا مطرح نکردند بعضی‌ها را در جاهای دیگر مطرح کردند ولی این را هم باید اینجا مطرح کرد و حتی مطلق اصل الزامی هم نیست نهایت آن این هست که در اصالة الحل مطلب باشد و نکته‌ی دوم اشکالی هست که مرحوم آقای خویی مطرح کردند مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که اینجا معلوم نیست که کلمه بینه به معنای اصطلاحی باشد بینه می‌تواند به معنای لغوی باشد «الأشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم به البیّنة» ایشان می‌گوید اینجا مراد از بینه ممکن هست معنای لغوی باشد و معنای لغوی خبر واحد ثقه خود از مصادیق بینه هست آقای صدر می‌فرمایند این مطلب درست نیست چون این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده و در زمان امام صادق علیه السلام معنای اصطلاحی بینه کاملا در اذهان عمومی شکل گرفته بوده و این معنا مراد بینه بوده است نکته دوم ودع را به عنوان مؤید ذکر می‌کنند مؤید این مطلب این هست که اگر بینه اینجا معنای لغوی باشد با یستبن لک تقابل ندارد مگر ما یک تکلفی مرتکب شده و بگوییم یستبن لک یعنی بنفسه مشخص باشد او تقوم به البینه یعنی بوسیله‌ی امر خارجی مشخص شود کانه این هم تکلف هست به خاطر همین خود این مؤید این هست که مراد از بینه همان معنای اصطلاحی هست من حالا در مورد ابتدای نکته‌ی دوم صحبت کنم اینکه ایشان می گوید این تکلف هست اصلا تکلف نیست

من یک جمله‌ای مشابه این را بکار می‌برم اگر بگوییم فلان مطلب چنین هست الا عن یظهر او یظهره مظهر این یعنی اینکه ذاتا ظاهر باشد یا اینکه بوسیله‌ی عامل خارجی ظاهر شود یقوم به البینه عامل خارجی هست این هیچ قرابتی ندارد و کاملا یک تعبیر عرفی هست اگر ذاتا یظهر ظهور در معنای امر داشته باشد اینکه در خصوص ظهور فی نفسه اراده به قرینه‌ی عطف او یظهره مظهر بشود کاملا طبیعی هست این دو قسم از ظهور هست یک قسم ظهور فی نفسه هست و یک قسم ظهور به مظهر هست اینها را با این تعبیر تاویل می‌کند الا عن یظهر او یظهره مظهر و هیچ مشکل خاصی ندارد اینکه به عنوان مؤید ذکر می‌کنداصلا مویدیت ندارد اما اینکه ایشان می‌فرمایند در زمان امام صادق علیه السلام معنای اصطلاحی بینه مرتکز در ذهن بوده است این مقدار برای اثبات مدعا کافی نیست درست است که معنای بینه مرتکز بوده ولی آیا معنای لغوی مهجور بوده است این واضح نیست باید اثبات ممهجور بودن بکنیم. آن مقدار که مسلم هست بر اینکه بینه به معنای اصطلاحی ارتکاز در ذهن اینها دارد در مسائل قضایی و مرافعه‌ها و دعاوی هست در آنجا اگر بینه گفته شود بینه اصطلاحی فهمیده می‌شود و بحثی نیست و روشن هست در بحث‌های قضایی البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر مراد بینه اصطلاحی و شهود و امثال اینها هست ولی بحث ما در مورد این هست که چیزهایی که مربوط به امور قضایی و دعاوی و ... نیست باید در آنها هم بینه به معنای اصطلاحی هست یا اصطلاحی نیست یعنی یک ارتکاز قوی داشته باشیم که آنجا به آن معنا بکار رفته باشد حالا منهای اشکال اول که اصلا انحصار استفاده نمی‌شود در خصوص بحث قضا ظهور دارد یعنی بینه در این معنا منصرف هست و من این را قبول دارم در غیر این معنا هم بکار برود یا نه زیاد کار ندارم ولی من مراجعه کردم یک بحثی در مورد بینه کرده بودیم حالا آقای صدر شواهد نیاورده ولی من شواهد خیلی روشنی را از روایت‌های متعدد آوردم که اینها را مطرح می‌کنم ولی این دو اشکال وجود دارد اولا تمام مواردی که ما ذکر می‌کنیم مربوط به بحث قضا و مرافعه‌ها هست ثانیا اگر در این موارد مراد از بینه شهود باشد اینکه بگوییم این دلیل بر این هست که

اصلا بینه از معنای لغوی خود انتقال پیدا کرده و معنای لغوی این محجور شده است اثبات این با این روایت‌ها مشکل هست در اینکه در غیر دعاوی گاهی اوقات هم به معنای لغوی بکار می‌رفته است تردیدی نیست آنجاهایی که به طبع آیات قرآن که در آیات بینه به معنای لغوی هست بعضی وقت‌ها روایت‌ها از همان واژه‌های آیات قرآن استفاده کرده صریحا یا آیه‌ی قرآن را آورده علی بینة من امرک، علی بینة من شانک بعضی اصطلاحات شبیه اصطلاحات قرآنی در روایات بکار رفته است در آن جهت هم تردیدی نیست که گاهی اوقات بینه به معنای لغوی در کلمات ائمه هم بکار رفته ولی ممکن هست از آن طرف هم شخص بگوید اینها به تبع آیات قرآن هست گاهی اوقات می‌خواهند همان تعبیر آیات را در روایات بیاورند و این منافات با این ندارد در جایی که غرض تبعیت از اصطلاح و تعبیر قرآنی نیست مثلا بینه به بینه به معنای اصطلاحی انصراف داشته باشد من این را می‌خوانم در اینجا کلا جاهایی که بینه بکار رفته کلا در دعاوی و امثال اینها هست در غیر دعوا و مرافعه‌ها من شاهد روشنی بر این مطلب ندیدم ولی ممکن است شخصی بگوید غیر از مواردی که تبعیت از آیات قرآن شده و از اصطلاحات قرآنی خواسته تعبیر بکند شاهد روشنی در بکار رفتن بینه در معنای خصوص عدل واحد پیدا نکردم نه در روایات نه باب مرافعات یا غیر مرافعات که به عدل واحد بینه بگویند من ندیدم شاید اگر کسی در اینکه مطمئن شود بینه به معنای عدل واحد نیست یا لااقل انصراف به غیر این معنا دارد ولی اگر کسی اطمینان پیدا نکرد که خیلی برهان آن چنانی نمی‌شود اقامه کرد در مورد عدل واحد نمی‌خواهم بگویم بینه به معنای عدل واحد نیست ندیدم در جایی در مورد بینه واحد کلمه‌ی بینه را بکار بردند مظنون من این هست که بینه حتی در غیر باب قضا و شهود هم منصرف به معنای اصطلاحی هست ولی اثبات اینکه بینه در غیر باب قضا و مرافعات انصراف دارد به علی وجه یعتد به سخت هست ولی ظن و امثال اینها اشکالی ندارد ما در غیر باب قضا و مرافعات اینکه اثبات کنیم که منحصر هست به نحو قطعی برای ما ثابت نیست ولی مظنون این هست که منحصر می‌باشد به دلیل اینکه اگر بود علی القاعده باید در موارد

خبر واحد هم کلمه بینه بکار برده می‌شد مثلا در احکام هیچ وقت نگفته که مخبری که خبر می‌دهد باید بینه‌ای بر مطلب باشد من جایی ندیده‌ام در خصوص خبر واحد، خبرثقه، خبر عدل بینه را بکار برده باشد و این ممکن هست که ظن می‌آورد در اینکه مراد از بینه معنای عامی که شامل خبر واحد باشد نیست یک نکته‌ای عرض کنم کلمه‌ی بینه به معنای قول شهود نیست بلکه به معنای خود شهود هست بینه اگر به معنای دلیل باشد علی القاعده باید قول شهود را بگوییم دلیل هست نه خود شهود در حالی که در روایات به خود شهود بینه تعبیر کرده است به این جهت که مثلا بینه را به الاربعه تفسیر کرده یا الاربعة الشهود. ضمیر برگرداندن به بینه جزو شواهد هست، اوصاف، تعداد، نسبت دادن به بینه، افعالی که مربوط به انسانها هست مثل رجع، جاء، قول، رجم به بینه نسبت داده شده، از همه‌‌ی اینها فهمیده می‌شود بینه وصف انسان هست نه وصف کلام انسان.

یک سری روایت آوردم که اینها را بخوانم 1-لا یجب الرجم حتی تقوم البینة الاربعه انهم قد راوه یجامعها، 2-حتی تقوم البینه علی الاربعة الشهود اقام البینة العدول و جاء الذی فی یده بالبینة مثلهم عدول،3- فجاءت البینة فشهود علیه بالثقة، 4- أ یحل للقاضی ان یقضی بقول البینة اذا لم یعرفهم من غیر مسالة، 5- دو نفر بودند که از کسی چیزی خریدند و رسید را پیش کسی بردند و گفتند ما هر دو که با هم آمدیم این را به ما بده و به تک تک ما نده یکی از اینها گم شده بود و فروشنده اصل فروش را انکار کرده و این رفته سر بنده خدایی که برگه‌ی شراع در دست او بوده و گفته برگه را بیاور ما به شهود نشان دهیم تا شهود براساس این شهادت دهند می‌گوید فَجَاءَ الْآخَرُ إِلَی الْعَدْلِ فَقَالَ لَهُ أَخْرِجِ الشِّرَاءَ حَتَّی نَعْرِضَهُ عَلَی الْبَیِّنَة. فَهَلْ یَجِبُ عَلَی الْعَدْلِ أَنْ یَعْرِضَ الشِّرَاءَ عَلَی الْبَیِّنَةِ حَتَّی یَشْهَدُوا لِهَذَا 6- «إذا أقر الزانی المحصن کان أوّل من یرجمه الإمام ثم الناس، فإذا قامت علیه البینة کان أوّل من یرجمه البینة ثم الإمام ثم الناس». این یک موردی هست که مقداری اختلاف نقل دارد. 7-اکثرهم بینة یستحلف، 8- اشتریتها من قوم ان

قرضوا و ان قرضت البینة، 9- البینة لا تعرف المتاع ای شیء هو، 10- اقام کل واحد منهما البینة سواء فی العدد 11- همچنین یک داستانی هست «أَتَی عَلِیّاً ع وَ قَصُّوا عَلَیْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ لِامْرَأَةِ الرَّجُلِ أَ لَکِ بَیِّنَةٌ أَوْ بُرْهَانٌ همه این مواردی که یادداشت کردم دو مشکل در استدلال به اینها هست: 1-مشکل اول این هست که اینها اثبات انحصار مفاد بینه در شهود را نمی‌کنند یعنی اثبات اینکه بینه یک معنا دارد نمی‌کندو 2-مورد دیگر اینکه اثبات انصراف مطلق برای بینه یعنی انصراف در غیر باب قضا و مرافعات و امثال اینها را نمی‌کند. اگر ما قایل به انصراف در انحصار شویم انصراف در خصوص باب قضا هست و در باب قضا ما به انصراف قائل هستیم ولی بحث ما سر انصراف بینه به بینه اصطلاحی در غیر باب قضا هست و عبارتهایی که ما ذکر کردیم کلا مربوط به مرافعات هست در مورد غیر باب مرافعات چیزی استفاده نمی‌شود عرض کردم هیچ دیده نشده که در مورد خبر عدل واحد تعبیر بینه را کرده باشند این را اگر قرینه قرار دهیم که بینه دیگر در روایات از آن معنای لغوی منسلخ شده و به معنای اصطلاحی بکار رفته فهو مظنون من این هست که این درست هست ولی یک اثبات قطعی ندارد. در بعضی جاها در غیر باب قضا به معنای عام به تبع آیه‌ی قرآن بکار رفته است چون در باب غیر قضا بکار نرفته کانه بینه انصراف در معنای اصطلاحی دارد مظنون این هست که بینه انصراف در معنای اصطلاحی دارد معنای لغوی را با قرینه بکار می‌بردند نسبت به باب مرافعات خیلی کمتر هست فرض کنید 1000مورد بینه داشته باشیم 900مورد در باب مرافعات هست و 100مورد در غیر باب مرافعات هست فی نفسه کم نیست آنجا هم معنا آنها روشن نیست جایی که مسلم باشد که بینه در مورد کلمه‌ی خبر واحد بکار برده شود من پیدا نکردم در این بحث بینه نیازمند گشتن زیادی بود. طریق من در دایره‌ی محدود هست و اینکه اگر کسی بیشتر بگردد می‌تواند شاید پیدا کند من در این دایره‌ی محدود که تحقیق کردم مورد روشنی که بینه را در مورد خبر عدل تطبیق کرده باشند پیدا نکردم به این جهت مظنون من این هست که بینه به معنای اصطلاحی انصراف دارد ولی اثبات قطعی متوقف براین هست که مقداری زیاد جستجو کنیم و شاید

یک چیزی پیدا شود. اگر بینه را مجمل بگیریم و بگوییم هم معنای اصطلاحی و هم غیر اصطلاحی بکار می‌رود بنابراین حداقل این هست که مجمل هست و این باعث می‌شود که نتوانیم به سیره‌ی عقلا تمسک کنیم، یک بحث احراز هست و یک بحث تناسب بین رادع و مردوع هست که با یک لفظ مجمل نمی‌شود بحث را انجام داد.

پرسش: در بحث سیره‌‌ی عقلا فرمودید که اینجا عقلا سیره‌ای که دارند به آن عمل می‌کنند تا عدم ردع آن ثابت شود و این سیره قطعا از طرف شارع ردع نشده اشکالی که به ذهن می‌رسد اینکه همین جا خود این سیره را از کجا می‌گوییم در حالی که شما حجیت خود سیره را با عدم ردع ثابت می‌کنید در حالی که خود همین الان محل بحث هست که با عدم الردع سیره حجت می‌شود یا با امضا حجت می‌شود؟ پاسخ: این قطعا ردع نشده امضا با عدم ردع یکی هست و تفاوتی ندارد بحث این هست که آیا آن عدم ردع باید به ما واصل شود یا واصل نشود احتمال ردع کفایت نمی‌کند اما شهید صدر گفتند که کفایت می‌کند ما می‌گوییم عقلا اموری که سیره در مورد آنها دارند احتمال ردع را کافی نمی‌دانند این یک معنای عقلایی هست و قطعا هم شاید این را امضا کرده است این بحث هست که شارع ردع هم نکرده پس امضا کرده است احتمال ردع نمی‌دهد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»